



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۳/۰۲/۰۹

محمد نعیم بارز

## آقای دوکتور عثمان تره کی، هوشدار شما به طالبان بی ثمر است!

**نوشته شما تحت عنوان: «سقوط حاکمیت طالبان، افغانستان را معروض به فدرالیزم و نهایتاً تجزیه می سازد».**

ظاهراً هوشدار بجا و سخن به زیبایی گفته شده است، اما برای طالبان و حامیان پاکستانی شان پذیرفتنی نیست، زیرا دو موانع اساسی وجود دارد: گذشته از دشمنی تاریخی پاکستان با هند و افغانستان، یکی جهل دینی - سنتی و دوم وابستگی دور منشانه طالبان به پاکستان است. البته این وضعیت تنها مشخصه طالبان نه بلکه خصلت سنتی، دینی و قومی مشترک همه اقوام جامعه افغانستان بوده و تفاوت چندانی بین مردم عام افغانستان نیست.

ولی از نظر وابستگی رهبران گروه های قومی به دولت های منطقه تفاوت وجود دارد، طالبان بیشتر بدولت پاکستان و دیگران مثل عبدالرشید دوستم بدولت ترکیه و احمد مسعود به تا جکستان، ایران و جاهای دیگر وابستگی دارند.

علاوه بر اینها اختلاف مهم در بین خود گروه طالبان وجود دارد که پس از به حاکمیت رسیدن مشخص تر و جدی تر شده است، این دو دستگی همزمان بعد از سقوط دولت اشرف غنی و در نخستین شبی که قرار بود رهبران طالبان میان خود شان مقامات دولت را تعیین و تقسیم نمایند، گفته میشود یک روز قبل از آن رئیس سازمان استخبارات نظامی پاکستان خود را به کابل رسانده بود و در جلسه ای که در ارگ دایرگرددیده بود شرکت ورزیده و خواسته سر سپرده های پاکستان را به کرسی های کلیدی تعیین و تکلیف نماید که در اثر همین مداخله دعوا بر پا میشود تا جائیکه رهبران طالبان با ترموز های چای به سر هم می زنند.

گرچه هنوز اختلاف درون گروهی طالبان نزد من چندان مشخص و روشن نیست اما سال ها قبل در دور دوم حاکمیت آقای کرزی، گفته می شد که ملا برادر خواسته با دولت کابل وارد مذاکره شود تا با هم بیک صلح و قطع جنگ برسند. مگر دولت پاکستان که چشم داشت بیشتری در پایان عملیات تروریستی و جنگ در افغانستان داشت می خواست زیر یک اسم و رسمی که سال ها قبل با گلبدین حکمت یار تحت عنوان کنفدراسیون به توافق رسیده بودند که در واقعیت امر تبدیل کردن افغانستان به ایالت پنجم پاکستان تعبیر می شد، اما این را ملا برادر قبول نمی کند و همچنان با انفجار ها در بین مردم عام مخالفت نشان می دهد و همین موضع باعث می شود که ملا برادر از سوی حکومت پاکستان زنجیر و زولانه شده و هشت سال را در زندان پاکستان بسر برد.

ولی جناح دیگری که گفته میشود مربوط گروه حقانی و در حال شخصی بنام ملا هیبت الله آخوند زاده رهبر آن شناخته می شود فرد نهایت متعصب، بوده و بگونه دشمن علیه مردم و منافع ملی افغانستان عمل کرده و می کند.

در اینجا قبل از ادامه بحث در باره طالبان نخست می خواهم در باب تجزیه کشور به نگرانی آقای دوکتور تره کی اندک تسکین بخشم:

صرف نظر از بسی دلایل تاریخی و جامعه شناسی با آنکه در اثر دخالت ها و تجاوزات دولت ها از هر قسمت بخش های خاک افغانستان قیچی شده و به خاک و کشور دیگری پیوند زده شده است مگر خوش بختانه نتوانسته اند آن را تجزیه و نام و نقشه اش را از نقشه جهان حذف

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

نمایند. چون در مردم ما بعضی خصوصیات جغرافیایی تاریخی و رزمندگی در جهت حفظ استقلال وجود دارد که تقریباً مشابه با مردم گذشته کشور سوئیس است. گرچه میدانیم که اروپا و آسیا از ریشه باهم فرق دارد اما از لحاظ بعضی خصوصیات کشور کوچک سوئیس در قلب اروپا و در میان کشور های بزرگ مثل آلمان، فرانسه و ایتالیا با کوه ها و دره های پر خم و پیچ و دریاچه های مست و خروشان با این موقعیت مردم آن بسیار سخت کوش و شجاع بوده، چنانکه گفته میشود هفتصد سال را در جنگ های چریکی و پارتیزانی با خارجی ها و بین اقوام داخل سرزمین خود گذرانده اند، اما تسلیم قدرت های استعماری منطقه نشده اند تا اینکه دولت های همسایه پر تماع و استعمارگر خود را نا گذیر دیده و تصمیم به بیطرفی کشور مذکور گرفته اند.

بعد از شناسایی بیطرفی اقوام آن سر زمین با وجود تفاوت زبانی که زبان آلمانی و فرانسوی در آن کشور رسمیت دارد، مردم آن سال هاست که تا کنون بین خود در صلح و امنیت زندگی کرده و علاوه بر آن در جنگ دوم جهانی کسانی که جان شان را در خطر می دیدند به آن کشور پناه برده و با مصئونیت زندگی کرده اند، بنابراین کشور سوئیس بمتابه سمبول صلح، امنیت، ترقی و آزادی طرف اعتبار و ستایش همه جهانیان واقع شده است.

افغانستان و مردم آن که دارای همان خصوصیات و مشابهت های بوده میتوان آن را بنام سوئیس آسیا نامید، چه بیشتر از کشور سوئیس تمام عمر تاریخی اش را تا امروز در جنگ و جدال داخلی و خارجی گذرانده و بارها مورد تجاوز قدرت های بزرگ جهان چون امپراطوری اسکندر کبیر، بریتانیای کبیر، روسیه شوروی و بیست سال اخیر مورد تهاجم بیش ازچهل کشور جهان تحت رهبری دولت ایالات متحده امریکا با هر نوع سراز و برگ نظامی در جنگ و عملیات رنگارنگ تروریستی به اصطلاح دست و پنجه نرم کرده و با سخت جانی از موجودیت خود دفاع کرده است.

با اینحال متأسفانه هنوز از چنگال دولت پاکستان رهایی نیافته و جای تعجب است با آنکه اکثرأ دولت ها و بیشتر عناصر آگاه از هر قوم و محل کشور دریافته اند که پشت سر همه فعالیت ها و راه اندازی جنگ و ترور در افغانستان، اساساً دست دولت پاکستان در کار بوده لکن آقای دوکتور عثمان تره کی همواره امریکا را عامل اصلی جنگ های افغانستان دانسته و طالبان را در بست عناصر ملی و مبارزان راه دفاع از استقلال و آزادی کشور به حساب آورده است و با همین برداشت دستکم از همان آغاز 11 سپتمبر 2001 که از سوی سازمان القاعده برج های مرکز تجارت جهان در نیویورک مورد تجاوز قرار گرفت تاکنون در موضع آقای تره کی چندان تغییری دیده نمیشود.

گرچه آقای تره کی می دانند که بعد از استقلال هند به تحریک دولت انگلیس تجزیه آن کشور صورت گرفت و از پیکر هند و افغانستان کشوری بنام پاکستان بوجود آمد که متأسفانه همواره کوشیده در اثر تبلیغ اسلام خواهی افراطی جهت هویت سازی، دشمنی با دولت هند با ادعای حق حاکمیت بر سر کشمیر، گذشته از بار ها راه اندازی عملیات تروریستی سه بار جنگ های بزرگ و خونینی را علیه آن کشور به راه انداخته که در نتیجه به غیر از تلفات جانی و خسارات مالی به هر دو کشور چیز مثبتی به نفع هیچ کدام شان حاصل نشده است.

و همین طور دولت پاکستان همواره علیه مردم و کشور افغانستان از توطئه و تحریکات مخرب کار گرفته و بل اخص همزمان با کودتای 7 ثور 1357 و تجاوز نظامی دولت شوروی با استفاده از بی کفایتی روسای تنظیم های تشنه قدرت و ثروت در جنگ علیه تجاوز نظامی دولت شوروی سابق و چه در جنگ علیه نیروهای بین المللی و دولت افغانستان، رهبری اصلی و سوق و اداره طالبان و تروریست های دیگر را تحت کنترل خود قرار داده و بدینگونه آسیب و خون ریزی های بی شمار را به مردم افغانستان رسانده است.

به تکرار باید گفت: با این حال آقای دوکتور تره کی مقصر اصلی تمام جرم و جنایاتی را که از 11 سپتمبر 2001 تا کنون در افغانستان صورت گرفته بجای پاکستان به دولت امریکا نسبت می دهد. البته من امریکا را گل بی خار در قضایای افغانستان نمیدانم بویژه که بعد از بیست سال ادامه جنگ و خون ریزی زیر نام مذاکره صلح قطر زمینه سازی صورت گرفت و افغانستان را بدون یک راه حل اساسی به طالبان ویا در واقعیت امر به پاکستان سپرد.

و چنانکه گفته میشود در شیبی که قرار بوده رهبران طالبان مقامات دولت را بین خود تقسیم نمایند رئیس استخبارات نظامی پاکستان آی ، ایس آی یک روز قبل خود را بکابل رسانده و در آن شب در مجلس طالبان در ارگ حضور می یابد تا مزدوران سر سپرده پاکستان را به کرسی های کلیدی تعیین و تکلیف نماید. که در همان جلسه بین طالبان دعوا روی می دهد تا جائیکه ترموز های چای را به سرهم می زنند.

آیا از این کرده دخالت بیشرمانه در امور یک کشور همسایه بیشتر بوده می تواند ؟ در اثر این دخالت علنی و بیشرمانه زیادتز از هر زمان دیگر دو دستگی بین طالبان شکل می گیرد و این دو دستگی تا حدی پیش می رود که همه مسایل را کنار گذاشته اند و هر جناح سخت در تلاش اند تا دیگری را از قدرت حذف کند.

از نوشته های تحلیلی آقای دوکتور تره کی چنین استنباط میشود که طالبان به عنوان قوم پشتون و اکثریت در مقابل دیگر اقوام پاسدار اصلی تمامیت ارضی و حاکمیت ملی میراث بر جا مانده تاریخی حق آنهاست.

نخیر آقای دوکتور تره کی ! افغانستان، منطقه و جهان امروز دیگر در عصر احمد شاه درانی و یا امیر عبدالرحمن خان قرار ندارد، در آن زمانه ها اگر اقوام غیر پشتون داخل سر زمینی بنام افغانستان متشکل و مسلح نبودند و دولت های را بمثابه حامی خارجی شان نداشتند ولی در این نیم قرن اخیر همه چیز فرق کرده است.

اگر شما اندک به دیموکراسی باور داشته باشید اقلیت از یک نفر شروع میشود و آن یک نفر در نظام دیموراسی و جامعه آزاد سیکولار حق می داشته باشد از طریق مبارزات قانونی تشکیل حزب داده طبق یک برنامه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نظر و عضویت مردم را بخود جلب کرده از اقلیت به یک اکثریت مبدل شده و در انتخابات آزاد و قانونی با کسب آرای اکثریت خود را تا مقام ریاست جمهوری هم برساند.

آقای دوکتور تره کی با این نگاه به گروه طالبان که چرا پس از رسیدن به حاکمیت نتوانسته اند تاکنون با سازگاری با دیگر گروه های قومی و جامعه جهانی و حتی در میان خود شان کنار آیند آن را کاملاً یک امر داخلی دیده و با این جمله خلاصه کرده اند که: «طالبان بین سنت و مدرنیته گیر کرده اند» در حالیکه چنین نیست. اساساً آنها از دین اسلام که خود سیاست و برآمده از سنت های 1400 قبل جامعه قومی - قبیله ای عرب بوده و بهمین نسبت حتی در عصر حاضر مردم عام افغانستان از بؤ خصوصاً تقبیل ای خود با احکام دین و شرعیت اسلام ساز گاری نشان می دهند، اما طالبان نمی دانند چگونه آن را در سیاست روز به اجرا در آورند.

لذا این برداشت دوکتور تره کی که گفته: مشکل طالبان «گیر کرده بین سنت و مدرنیته» صحیح نیست، زیرا رشد جامعه ما از هر لحاظ به تناسب کشور های منطقه نیست، اگر تحلیل گران ایرانی در اوضاع کنونی این مسال را در مورد ایران بکار می برند بسیار واقعی جلوه خواهد کرد، چون مدرن سازی ایران را محمد رضا شاه پهلوی با نیت نیک و ظرفیت مالی از درک عواید نفت و گاز این توانایی را داشت و تا اندازه از لحاظ برنامه های صنعتی پیش رفت های صورت گرفت.

و رژیم آخوندی هم کج دار و مریز در آن در زمینه اغز نظر فنی و تخنیکی دنبال کرده و امروز به توانایی ساخت و تولید طیارات بی پیلوت رسیده و تلاش دارد به نیروی اتومی و ساختن سلاح اتومی نیز دسترسی پیدا کند.

اما مشکل و فرق جامعه مدرن صنعتی و مدرنیته در اینست که صنعتی سازی جامعه همگام ایجاب فرهنگ و سیاست مدرن را می نماید که همانا دیموکراسی، آزادی های اجتماعی رعایت حقوق بشر آزادی زن و غیره است. رژیم آخوندی ایران در زمینه فنی و تخنیکی پیش رفت ها را می خواهد اما با حفظ فرهنگ دینی سنتی که این با مدرنیته در مغایرت است و مشکل نا رضایتی مردم آگاه آن کشور با رژیم آخوندی و اعتراضات خیابانی نیز ناشی از همین اختلاف و تضاد است.

خلاصه محترم آقای دوکتور عثمان تره کی از حرف های شما نه تنها نشان دادن راه و اندیشه ای در جهت اتحاد و رسیدن به صلح در ذهن راه نمی یابد بلکه منجر به تفرقه جویی کینه کشی میان اقوام را میرساند که آرزو مندم چنین مباد. پایان